

جبهه اسلامی خوزستان

جستارهایی پیرامون مبارزات گروه شهید عبدالحسین سبحانی

برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی (س)، دفتر چهارم

۳

◆ چکیده

طرح حکومت اسلامی از سوی امام خمینی، گروه‌های مذهبی مخالف رژیم را به تکاپو واداشت. برخی از افراد مذهبی در گوشه و کنار کشور، اسلحه به دست گرفته و به مبارزه مسلحانه روی آوردند، هرچند ساواک تلاش می‌کرد تا جلوی این گروه را بگیرد اما ایمان مردم ایران نیرومندتر از آن بود که از ساواک و دیگر نیروهای رژیم، بیمی به دل راه دهد. هرگاه گروهی توسط نیروهای نظامی دستگیر می‌شد و به مرگ یا به زندان محکوم می‌گردید گروه تازه‌ای، راهش را ادامه می‌داد. ساواک به دلیل سردرگمی و شناسایی نشدن مخالفان به شکنجه و دروغپزدازی و آدمکشی روی می‌آورد ولی این کارها نیز دستاوردی برای رژیم نداشت و بیش از پیش بر ایشان رسوایی به بار می‌آورد. سخنان و نوشته‌های امام خمینی چنان

شوری در مردم مسلمان ایران پدید آورده بود که هدفی جز براندازی خاندان پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی نمی‌شناختند و نمی‌خواستند. یکی از گروه‌های مذهبی هوادار حکومت اسلامی، «جبهه اسلامی خوزستان» نام داشت که به رهبری شیخ عبدالحسین سبحانی، علیه رژیم فعالیت می‌کرد. این نوشته با بررسی اسناد ساواک - که در پرونده شهید عبدالحسین سبحانی و یارانش بایگانی شده است - و دیگر اسناد به جا مانده از این گروه و دیگر گروه‌های مخالف رژیم در خوزستان، فعالیت‌های آنان و واکنش ساواک را مورد ارزیابی قرار داده و به ریشه‌یابی علل این‌گونه فعالیت‌ها پرداخته است. واژگان کلیدی: عبدالحسین سبحانی، ساواک، امام خمینی، مبارزه مسلحانه.



طرح حکومت اسلامی از طرف امام در سال ۱۳۴۸، دگرگونی ژرفی در خاستگاه فکری و سیاسی مبارزان ایرانی پدید آورد و اندیشه واژگونی رژیم شاه را به صورت جدی‌تری استواری بخشید. پیش از آن، مسئله‌ای که اندیشه بسیاری از مبارزان اسلامی را به خود مشغول می‌داشت این بود که اگر روزی رژیم شاه سقوط کند، در ایران چه وضعی پیش خواهد آمد و چه کسانی قدرت را در دست خواهند گرفت. گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی وفادار به شاه و رژیم پادشاهی مانند «جبهه ملی»، «نهیضت آزادی» و... پیوسته در گوش‌ها زمزمه می‌کردند که اگر روزی شاه سقوط کند، ایران تجزیه می‌شود، هرج و مرج و ناامنی کشور را فرا می‌گیرد و خطر دخالت شوروی، ایران را تهدید می‌کند و چه بسا حزب توده، مارکسیست‌ها و مائوئیست‌ها زمام امور را در دست بگیرند و یک حکومت ماتریالیستی و ضددینی در ایران برقرار کنند و...

این وسوسه‌ها و منفی‌بافی‌ها برای بسیاری از توده‌های مسلمان مبارز ایجاد نگرانی می‌کرد و عاملی بازدارنده در راه دنبال کردن فعالیت‌های براندازی به‌شمار می‌رفت، به ویژه اینکه نیروهای اسلامی می‌دیدند که حکومت جانشین و «آلترناتیوی» برای رژیم شاه وجود ندارد و با سرنگونی رژیم شاه ممکن است رژیمی خشن‌تر و خون‌آشام‌تر در ایران حاکم شود، این دغدغه در پی طرح حکومت اسلامی و حتی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی برای برخی از

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی وفادار به شاه و رژیم پادشاهی مانند «جبهه ملی»، «نهضت آزادی» و... پیوسته در گوش‌ها زمزمه می‌کردند که اگر روزی شاه سقوط کند، ایران تجزیه می‌شود، هرج و مرج و ناامنی کشور را فرا می‌گیرد و خطر دخالت شوروی، ایران را تهدید می‌کند و چه بسا حزب توده، مارکسیست‌ها و مائوئیست‌ها زمام امور را در دست بگیرند و یک حکومت ماتریالیستی و ضددینی در ایران برقرار کنند و...

نیروهای مذهبی، به ویژه عناصر به اصطلاح «ملی - مذهبی» مطرح بود در نتیجه امام ناگزیر شدند اعلام کنند:

... به ما می‌گویند که خب اگر این برود کی جای این بیاید؟ که چه بشود؟ من گفتم: اگر این برود عبیدالله [بن زیاد] هم بیاید بهتر از این است...^۱

و بدین‌گونه آب سردی روی سر شاه‌دوستان ریختند. طرح حکومت اسلامی از جانب امام به توده‌های مبارز اسلامی نیرو، توان و رمق ویژه‌ای بخشید و بازتاب گسترده‌ای در میان مردم ایران - به ویژه نسل جوان - داشت. بسیاری از نیروهای مسلمان مبارز که مشی مسلحانه را باور داشتند و یا کار

تشکیلاتی را برای پیشبرد اهداف و آرمان‌ها لازم و بایسته می‌دانستند، در راه برقراری حکومت اسلامی گردهم آمدند و به ساماندهی نیروها و تشکیل حزب و گروه دست زدند و جزوه‌های «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه» را که در نجف اشرف به چاپ رسیده بود^۲ و توسط زائران و مسافران، به صورت پنهانی و جاسازی شده لابه‌لای وسایل همراه، به ایران می‌رسید،

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. بحث حکومت اسلامی امام، بی‌درنگ از نوار پیاده شد و توسط این نگارنده در ۶ جزوه (هر دو درس در یک جزوه) به چاپ رسید و منتشر شد.

مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار دادند و در راه شناخت و یافتن راه‌هایی برای پیاده کردن آن کوشیدند و نیز آن جزوه‌ها را به صورت پلی‌کپی، دستنویس و... تکثیر کردند و در دسترس دیگران قرار دادند و چه بسا در راه تکثیر و توزیع آن افرادی از سوی ساواک شناسایی می‌شدند، دستگیر می‌گردیدند، مورد بازجویی و شکنجه قرار می‌گرفتند و به حبس درازمدت محکوم می‌شدند.

خیزش ملت ایران در سال ۱۳۵۶، در پی شهادت حاج سید مصطفی خمینی(س)، با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» ناگهانی و بدون زمینه نبود و مردم بدون مطالعه و شناخت قبلی خواهان برقراری «جمهوری اسلامی» نشدند، بلکه حدود ۱۰ سال در محور طرح حکومت اسلامی مطالعه و گفتگو داشتند، در مجامع و محافل مذهبی - سیاسی و حتی در جمع‌های محدود خانوادگی روی این طرح بحث و گفتگو به عمل می‌آمد و مردم دست‌کم به این آگاهی رسیده بودند که نظام مورد نظر امام، چه «حکومت اسلامی» نام داشته باشد و چه «جمهوری اسلامی» خوانده شود، حکومت خدا بر مردم است و قانون اسلامی در این نظام باید به اجرا درآید و چنان‌که اشاره شد در گوشه و کنار کشور، گروه‌ها و سازمان‌هایی در راه استقرار حکومت اسلامی شکل گرفت و به فعالیت سیاسی و حتی مسلحانه دست زد. گریایی «حکومت اسلامی» به حدی بود که دانش‌آموزان و نوجوانانی که در خانواده‌های متدین سنتی می‌زیستند، جوانان دانشگاهی که به دنبال تحصیل بودند و کمتر به مسائل سیاسی می‌اندیشیدند، سر در راه آن نهادند و چه بسا در راه رسیدن به این هدف مقدس درس را رها کردند، از زندگی دست شستند، به دربه‌دری و درگیری با پلیس شاه و زندان و شکنجه تن دادند و برخی نیز در این راه جان شیرین خود را از دست دادند و به شهادت رسیدند.

◆ «جبهه اسلامی خوزستان» یا «گروه عبدالحسین سبجانی»

یکی از گروه‌های هوادار حکومت اسلامی «جبهه اسلامی خوزستان» نام داشت که «گروه

عبدالحسین سبحانی^۱ نیز خوانده می‌شد.

شیخ عبدالحسین سبحانی، یکی از روحانیان مبارز و پرشور شهرستان دزفول بود که در مدرسه معزی آن شهرستان تدریس می‌کرد و از آن مدرسه، به عنوان پایگاهی برای پیشبرد اهداف اسلامی، استفاده‌های شایانی به عمل می‌آورد. او از مقلدان و پیروان راستین راه امام بود و در راه اجرای اهداف و آرمان‌های امام از هیچ فداکاری‌ای پروا نداشت. ساواک خوزستان درباره او گزارش داده است:

...وی از مقلدین خمینی و پیرو افکار سیاسی وی بوده که از بدو بازداشت و تبعید وی،

به عناوین مختلف از اقدام دولت در این مورد تنقید نموده و از همان زمان درصدد

مخالفت با دولت و رژیم برآمده...^۲

از جمله فعالیت‌های شهید سبحانی تلاش پیگیر در راه رشد و پرورش نسل جوان از دوره دانش‌آموزی و آشنا ساختن ریشه‌ای آنان به مبانی اسلامی و دور داشتن آنان از مفاسد اجتماعی و انحطاط فکری و اخلاقی بود. او در این راه فعالیت‌های دامنه‌داری را تحت عنوان «انجمن مذهبی دانش‌آموزان دزفول»،^۳ «مجمع علمی تعلیمات اسلامی»، «جبهه اسلامی دزفول»

۱. عبدالحسین سبحانی فرزند حسن در سال ۱۳۲۲ در شهرستان دزفول به دنیا آمد، تا کلاس پنجم در دبستان دولتی درس خواند لیکن به علت مشکلات مالی نتوانست به تحصیل ادامه دهد. او از دوران نوجوانی علاقه زیادی به روحانیت و مسائل دینی داشت. از این رو، از سال ۱۳۴۳ رسماً به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و نزد عالمان آن روز شهرستان دزفول، مانند حجج اسلام آقایان معزی، مدرسین، محمدکاظم تدین و حاج سید اسدالله آقامیری به درس ادامه داد و در رشته وعظ و تبلیغ نیز کار و تلاش کرد و در زمره واعظان مشهور آن شهرستان قرار گرفت. در پی آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱ با اینکه در سن نوجوانی بود سر در راه امام گذاشت؛ و در پخش اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و کتاب‌های امام کوشش کرد، برای پیشبرد اهداف و آرمان‌های امام به خیزش و خروش برخاست و مبارزه بی‌امانی را ضد رژیم شاه دنبال کرد تا سرانجام در این راه به شهادت رسید.

۲. آرشویو بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، پرونده شیخ عبدالحسین سبحانی، برگ ش ۱۵.

۳. در برخی از گزارشات نام این انجمن، «انجمن اسلامی دانشوران دزفول» آمده است.

و... دنبال کرد و پیوسته با شماری از جوانان دانش‌آموز در ارتباط بود؛ آنان را گردهم می‌آورد، مطالعه کتاب‌های اسلامی و اعتقادی را به آنها پیشنهاد می‌کرد، با اهداف و آرمان‌های امام آشنا می‌ساخت، اعلامیه‌های امام را برای مطالعه و پخش در دسترس آنان قرار می‌داد، ملحقات توضیح‌المسائل امام را که به مسائل امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با «ظلمه» و ستمکاران و دفاع از اسلام مربوط بود، برای تکثیر و توزیع در اختیار جوانان عضو انجمن می‌گذاشت و آنان را به تکثیر و پخش آن تشویق می‌کرد.^۱ او در بازجویی درباره فعالیت‌های

۱. چنان‌که در دفتر پیشین در بخش «نهضت در تبعید» آمد: «امام در شرایطی که از امت اسلامی دور نگه داشته شده بود و با بیان و قلم خود نمی‌توانست روشنگری کند، بر آن شد که رسالت مقدس و اسلامی مبارزه با ظلم و استکبار و تلاش در راه آگاهی و بیداری توده‌های مسلمان را به شیوه دیگری دنبال کند... از این رو در روزهای تاریک و رنجبار زندگی در تبعیدگاه ترکیه، دست به کار نگارش تحریرالوسیله شد و با طرح مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام، در کنار مسائل عبادی، در راه بی‌اثر ساختن شعار استعماری «تفکیک دین از سیاست» گام ارزنده و استواری برداشت و بار دیگر رساله‌های عملیه را از رکود بیرون آورد و به حوزه‌ها جهت داد... و با این ابتکار سازنده در تبعیدگاه، به توده‌های مسلمان فهماند که نه تنها مسائل عبادی، بلکه مسائل سیاسی و اجتماعی را نیز باید در همین رساله‌ها جست و آموخت و به‌کار بست...» (نهضت امام، دفتر دوم ص ۲۴).

مجموعه مسائل و مطالبی که امام در محور امر به معروف و نهی از منکر، دفاع، جهاد، تولی و تبری، معاملات بانکی، سفته، سرقفلی، تلقیح، بیمه و... به رساله عملیه افزود به صورت جزوه‌ای مستقل، با عنوان «ملحقات توضیح‌المسائل» به چاپ رسید و در دسترس عموم قرار گرفت. این جزوه برای نیروها و گروه‌های اسلامی درخور توجه و بهره‌گیری بود. شهید عبدالحسین سبحانی نیز برای آگاهی بخشیدن به نسل جوان از این جزوه بهره‌های فراوانی برد. برخی از آن مسائل را در پی می‌آوریم؛

«... اگر بدعتی در اسلام واقع شود، مثل منکراتی که دولت‌ها به اسم دین اجرا می‌کنند، بر عموم، خصوصاً بر علمای اسلامی اظهار حق و انکار باطل واجب است و اگر سکوت علمای اعلام موجب هتک مقام علم و موجب بدگمانی و سوءظن به علمای اسلام شود، اظهار حق به هر نحوی که امکان داشته باشد واجب است، اگر چه بدانند که تأثیر نمی‌کند.

... اگر احتمال صحیح داده شود که سکوت موجب می‌شود منکری معروف و یا معروفی منکر شود بر عموم، خصوصاً بر علمای اعلام، اظهار حقایق واجب است و سکوت جایز نیست.

برای طلاب علوم دینیه ورود به مدارس که بعضی از معممین یا ائمه جماعت از طرف دولت یا با اشاره دولت

علمی اسلامی خود نوشته است:

... از سال ۴۹ شمسی جهت بالا بردن سطح معلومات دینی مردم مخصوصاً نسل جوان جلسه‌ای به نام «مجمع علمی تعلیمات اسلامی» تشکیل دادم. در تشکیل این جلسه دوستانی از قبیل آقایان حمید آستی و عزیز صفری و سید احمد آوایی همکاری داشتند و بعد از مدتی افراد دیگری نیز به ما ملحق شدند که از جمله آنها حمید صفری، عیدی قلم پوستکن و غلامعلی رشیدعلی‌نور می‌باشند...^۱

در پی طرح حکومت اسلامی از جانب امام در سال ۱۳۴۸، شهید سبحانی در جلسات خود به تشریح دیدگاه امام پیرامون حکومت پرداخت و تلاش کرد جوانان را برای شناخت حکومت اسلامی به مطالعه و آنان را در راه استقرار نظام اسلامی به تلاش و کوشش فرا خواند. یکی از اعضای این گروه در بازجویی خود در ساواک خوزستان اعتراف کرده است:
... در کلاس پنجم دبیرستان وسیله برادرم عزیز صفری با شخصی به نام شیخ عبدالحسین سبحانی آشنا شوم که انجمنی مذهبی به نام «انجمن جوانان» در دزفول، داشت و این شیخ گاه‌گاهی درباره حکومت اسلامی، در جلسات بحث می‌کرد...^۲
بنابر اذعان برخی از دوستان آن شهید، نامبرده در راه پیشبرد طرح حکومت اسلامی و

تصدی نموده‌اند، جایز نیست، خواه برنامه تحصیلی از طرف دولت باشد، یا از طرف این‌گونه متصدیان که عمال دولت جابر هستند، زیرا در این امور نقشه محو آثار اسلامی و احکام قرآن کریم کشیده شده است.
... برمسلمانان و عموم متدینین لازم است از کسانی که با لباس اهل علم در این‌گونه مؤسسات که با اشاره دولت تأسیس شده وارد شده‌اند دوری کنند و با آنان معاشرت نکنند. آنان محکوم به عدم عدالت هستند و نماز جماعت با آنان جایز نیست، طلاق در محضرشان باطل است و سهم مبارک امام علیه‌السلام و سهم سادات عظام را نباید به آنها داد و اگر به آنها دادند از ذمه آنها ساقط نمی‌شود، اگر اهل منبر هستند، آنان را برای منبر دعوت نکنند، نیز در مجالسی که این قبیل اشخاص از طرف دولت برای ترویج باطل و تشریح برنامه‌های خلاف اسلام منبر می‌روند شرکت نکنند» (ملحقات توضیح المسائل، ص ۵۷۵ و ۵۷۶).

۱. آرشیو بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، همان، برگ ش ۵۰.

۲. همان، سند ش ۱.

و داشتن دیگران به مطالعه جزوه‌های حکومت اسلامی و نوار آن، که از عراق می‌رسید، سر از پانمی‌شناخت و شبانه‌روز در این راه کار و تلاش می‌کرد.

◆ هماهنگی با قم

فعالیت‌های دینی و علمی شیخ عبدالحسین سبحانی و جلب و جذب جوانان دانشجوی و دانش‌آموز از گرمی و گیرایی ویژه‌ای برخوردار بود و زمینه ارتباط تنگاتنگ «انجمن مذهبی» و «مجمع علمی» را که زیر نظر او بنیاد یافته و شکل گرفته بود با حوزه‌های علمی و شخصیت‌های روحانی فراهم می‌ساخت، به گونه‌ای که جوانان وابسته به انجمن یادشده در فرصت‌های مناسب به حوزه قم می‌رفتند و از اساتید برجسته آن حوزه برای پیشبرد اهداف دینی گروه رهنمودهایی می‌گرفتند و گاهی از آن بزرگان برای سخنرانی و راهنمایی به مدرسه معزی دزفول دعوت می‌کردند و به ارتباط

نسل جوانی که زیر نظر سبحانی کار می‌کردند با دانشمندان روحانی و اندیشمندان اسلامی استواری بیشتری می‌بخشیدند، کتاب‌های علمی اسلامی که در حوزه قم تألیف و منتشر می‌شد در دسترس انجمن یادشده و گروه سبحانی قرار می‌گرفت و جوانان پرشور آن انجمن را بیش از پیش به ایدئولوژی اسلامی و مبانی قرآنی آشنا می‌ساخت و به آنان شناخت عمیقی می‌بخشید.

ارتباط نزدیک، منظم و مستمر شهید

در پی طرح حکومت اسلامی از جانب امام در سال ۱۳۴۸، شهید سبحانی در جلسات خود به تشریح دیدگاه امام پیرامون حکومت پرداخت و تلاش کرد جوانان را برای شناخت حکومت اسلامی به مطالعه وا دارد و آنان را در راه استقرار نظام اسلامی به تلاش و کوشش فرا خواند.

سبحانی و گروه او با حوزه قم موجب گردید که پیام‌ها، فتاوی و رهنمودهای امام که از نجف صادر می‌شد، بی‌درنگ به دست آنان برسد و آن روحانی مجاهد و گروه او پیوسته در متن رویدادها، جریان‌ها و فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی قم قرار داشته باشند. فعالیت‌های علمی - اسلامی و جنب و جوش‌های بی‌شائبه و سازنده شیخ عبدالحسین سبحانی و گروه او برای روحانیان قم که از نزدیک از او و انجمن جوانان پرشور و مسلمان دزفول آگاهی داشتند نیز مایه دلگرمی بود و به عنوان پایگاهی جهت دگرگونی محیط‌های علمی و دانشگاهی به‌شمار می‌رفت.

دو نمونه از نامه‌هایی که نشان از همکاری قم با انجمن مذهبی دانش‌آموزان دزفول و شخص شهید سبحانی دارد و دید مثبت و امیدوارانه اساتید حوزه قم را نسبت به آن روحانی مجاهد و گروه او می‌نمایاند، در پی می‌آید:

نامه مزبور را به سبحانی نوشته^۱:

۶ رمضان

به عرض عالی می‌رساند

از اینکه در نگارش نامه بعنوان اعتذار از زحمات آقایان تأخیر شد خیلی معذرت می‌خواهم خاطره مجمع دینی و علمی در مدرسه کنار دوستان دانشجو فراموش‌شدنی نیست، خاصه آن صفا و صمیمیتی که دیده می‌شد. امید است خداوند چنین محافل را بیشتر تأیید فرماید. ضمناً چون دانشمند محترم آقای صابر همدانی که مبلغ مذهبی در اسلامبول بودند و قریب چند هزار عدد جزوه و کتاب در سه جلد به زبان لاتین در طول ۷ سال چاپ کرده‌اند، از حسن اتفاق ماه رمضان را در اندیمشک مستفیض می‌نمایند خواستم رفقا مستحضر باشند و ضمناً عندالملاقات سلام حقیر را برسانند که دو ماه منبر نیز در اسلامبول مزاحم ایشان بودم راجع به ارسال نامه آقای مصطفی زمانی و سایر دوستان صحبت شد اگر تصمیم بر چاپ جزوه و کتاب به نام انجمن تعلیم و

۱. این یادداشتی است که ساواک پس از دستیابی به این نامه در حاشیه آن نوشته است.

تربیت دارید چنانچه در آنجا صحبت شد اطلاع بدهید من ماه صیام در تهران دعاگو هستم.

علی ناصر همدانی^۱

نامه‌ای که در پی می‌آید خطاب به دانش‌آموزانی است که در مجمع علمی تعلیمات اسلامی، زیر نظر شهید سبحانی فعالیت می‌کردند، لیکن ساواک دزفول در حاشیه این نامه نوشته است که نامه مزبور را به سید مصطفی فارق نوشته است و شاید نامه را توسط او برای دانش‌آموزان دزفولی فرستاده باشد. حجت‌الاسلام فارق از روحانیان همراه با شهید سبحانی بود.

نامه مزبور را به سید مصطفی فارق نوشته

۶ رمضان

بسمه تعالی

آقایان و دانش‌آموزان عزیز

از اینکه نتوانستم زودتر با نگارش نامه اظهار ارادت بنمایم پوزش می‌طلبم چون دانشمند محترم آقای صابر همدانی نویسنده کتاب محمد(ص) و زمامداران که ۷ سال در اسلامبول بعنوان تبلیغ تشریف برده بودند مراجعت کرده و از حسن اتفاق ماه رمضان را در اندیمشک مستفیض می‌نماید از اینکه دانشمند ارجمند جناب آقای فارق از این‌گونه محافل مذهبی خیلی اظهار خوشوقتی می‌فرمایند و در سوم شعبان از فیض حضورشان برخوردار بودیم خواستم تذکرا رفقا از این موضوع اطلاع پیدا کرده و از بیانات آقای صابری هم استفاده کرده باشند ضمناً آقای مصطفی زمانی هم حاضر شدند مقاله‌ای به جلسه بدهند تا در جزوه‌ای که بنا بود بنام دانش‌آموزان دزفول چاپ شود مرقوم گردد و می‌گفتند اگر آقایان خواستند هنگام تشرف به قم موضوع را در میان نهند. بنده نیز در تهران ماه صیام را دعاگو هستم از حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آقای فارق و سایر

دوستان استدعا دارم که در مظان استجاب دعا خاصه شب‌های احیا فراموش نفرمایند.

علی فاضلی همدانی^۱

بایسته یادآوری است که ساواک خوزستان این دو نامه را سانسور کرده و از رسیدن آن به دست صاحبانش جلوگیری نموده و طی گزارشی به مرکز، بررسی سوابق نویسنده نامه و چگونگی ارتباط او با شهید سبحانی را خواستار شد. متن نامه چنین است:

... برابر اعلام ساواک دزفول شخصی به نام علی فاضل همدانی دو فقره نامه جهت نامبرده بالا [عبدالحسین سبحانی] و شخص دیگری به نام سیدمصطفی فارغ که هر دو واعظ می‌باشند [به] وسیله پست ارسال [کرده است] و نشانی خود را تهران - میدان گمرک - فروشگاه همایون [به] وسیله حاج محتشمی در پشت پاکت قید نموده، ضمن نگهداری نامه‌های مزبور، فتوکی آن^۲ به پیوست تقدیم می‌گردد. مقرر فرمایید چنانچه یادشده دارای سوابقی در آن اداره کل می‌باشد به این ساواک اعلام [شود] تا چنانچه در فعالیت براندازی با عبدالحسین سبحانی ارتباط داشته مورد بهره‌برداری قرار گیرد...^۳

◆ فعالیت‌های قهرآمیز

شهید سبحانی از روحانیان هوادار مثنی مسلحانه بود^۴ و در راه کشاندن نسل جوان به حرکت قهرآمیز تلاش می‌کرد و جوانان مبارز را به آموزش چریکی و پارتیزانی فرا می‌خواند. خود او نیز با سلاح‌های گوناگون و مواد انفجاری (بمب و نارنجک و دینامیت) آموزش دیده و تجربه اندوخته بود. در پی سخنرانی امام علیه جشن ۲۵۰۰ ساله، در تاریخ اول تیرماه ۱۳۵۰ در

۱. همان، سند ش ۳.

۲. اصل: آنان.

۳. همان، سند ش ۴.

۴. اصولاً روحانیان مبارز بدون استثنا هوادار حرکت مسلحانه بودند و این عقیده امام را که بدون دست بردن به اسلحه می‌توان به پیروزی رسید کسی در آن روز بر نمی‌تافت و باور نداشت.

نجف اشرف و فراخوانی عموم به مبارزه و مخالفت با آن، شهید سبحانی بر آن شد که جوانان وابسته به انجمن را به رویارویی مسلحانه با آن سیرک شیطانی وا دارد و برپادارندگان آن بساط خانمانسوز که در دزفول برای برپایی جشن به زور از مردم پول می‌گرفتند و آنها را به چراغانی و آذین‌بندی وادار می‌کردند، مورد حمله قهرآمیز قرار دهد و نیز برخی از مراکز فسادانگیز و ساختمان‌های دولتی و به اصطلاح امنیتی را به آتش بکشد. از این رو، افزون بر صدور اعلامیه‌ای ضد آن جشن، طرحی برای دست زدن به عملیات مسلحانه و انقلابی تهیه کرد و با چند تن از جوانان دین‌باور و مبارز که زیر نظر او در «انجمن مذهبی» و «مجمع علمی» کار می‌کردند، طرح را در میان گذاشت و از آنان برای دست زدن به حرکت مسلحانه کمک خواست. شهید عزیز صفری در بازجویی خود چنین اعتراف کرده است:

...عبدالحسین سبحانی از من خواست که به مدرسه معزی بروم [چون] با من کار دارد وقتی به ملاقات او در مدرسه معزی رفتم پیشنهاد همکاری داد، گفتم: چه نوع همکاری؟ گفت: مثلاً مبارزه با مفاسدی که به وسیله سینماها و فیلم‌هایی که در سینما نشان می‌دهند در اجتماع ایجاد کرده‌اند و دارند جوانان ما را به فساد می‌کشند. من هم قبول کردم و عضو انجمن مذهبی دانش‌آموزان شدم که خود او تشکیل داده بود و نوجوانان را برای اینکه گرفتار مفاسد نشوند در این انجمن گرد می‌آورد و با آنها کار می‌کرد کتاب‌های مذهبی در اختیار آنها قرار می‌داد [تا] مطالعه کنند و اگر درباره مسائل دینی اشکالی داشتند جواب می‌داد و [روی] مسئله تقلید از آیت‌الله خمینی را تأکید می‌کرد، رساله او را سفارش می‌داد افراد تهیه کنند و به آن عمل کنند، اعلامیه خمینی را می‌داد که بخوانند و احیاناً پخش کنند. کم‌کم این بحث را به میان کشید که به این مراکزی که باعث فساد می‌شوند حمله کنیم و آن را خراب کنیم. گفتم: چطوری؟ گفت: می‌توان با دینامیت اینها را از بین برد...^۱

او در جلسه دیگر بازجویی خود آورده است:

۱. آرشیو اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، پرونده شهید عزیز صفری، برگ ش ۶.

... من، برادرم عبدالحمید صفری، احمد آوایی، عیدی پوستکن، حمید آستی را عبدالحسین سبحانی جمع کرد و قرآن را آورد و همگی قسم خوردیم که هدف‌هایمان را به کسی نگوئیم و در صورتی که دستگیری شدیم رفقا را لو ندهیم. هدف‌هایی که او برای حمله به آنها مشخص کرد سینما تاج، سینما جاوید، سالن دبیرستان پهلوی و اینها بود...^۱

در بازجویی‌های سیداحمد آوایی می‌خوانیم:

... قبل از عید نوروز سال ۴۹ در صحرا با آقای عزیز صفری که برای درس خواندن رفته بودیم دوست شدم و چون عزیز صفری عضو انجمن اسلامی دانش‌آموزان بودند از من هم دعوت کردند که در جلسات مذهبی که تشکیل می‌شد شرکت کنم، گاه‌گاهی یعنی هر دو سه هفته یکبار عبدالحسین سبحانی به مجالس ما می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند... تا اینکه تجدید شدم و به تهران رفتم و کمتر در جلسات شرکت می‌کردم. آقای عبدالحسین سبحانی از من و عزیز صفری دعوت کرد که به جلساتشان برویم، دو هفته یا سه هفته‌ای یک بار به جلسات آقای سبحانی می‌رفتیم تا اینکه اوایل مهرماه وقتی که به مدرسه معزی رفتیم از وی سؤال کردم که این عملیات خرابکاری از نظر دینی چه صورت دارد؟ می‌گفت: اگر جمعیتی از بین بروند مغایر دین است ولی اگر این اماکن محل فساد مثل سینما و مشروب‌فروشی و کافه و کاباره باشد اشکالی ندارد. سؤال کردم: اگر سینما را هنگامی که کسی داخل آن نیست منفجر کنیم اشکالی ندارد؟ گفت: نه و پس از این مصلحت‌جویی، از آقای عبدالحسین سبحانی سؤال کردیم که با چه چیزی می‌توانیم منفجر کنیم. گفت: دینامیت‌هایی که با آن ماهی می‌گیرند خوبست...^۲

او در بخش دیگری از بازجویی خود آورده است:

... [سبحانی] در مدرسه معزی شبی در ساعت ۸/۵ یکی از دینامیت‌ها را آورد و طرز کار کردن با آن را این‌طور گفت که شما این سیم دنباله خمیره را با آتش سیگار روشن می‌کنید و آن را پرتاب می‌کنید و گفت تقریباً یک ربع طول می‌کشد تا به ماده منفجره

۱. همان، برگ ش ۱۱.

۲. همان، پرونده سید احمد آوایی، برگ ش ۲۲.

برسد و شما می‌توانید تا یک ربع که فتیله می‌سوزد با دوچرخه‌ای که دارید از محل دور شوید...^۱

حمید صفری در بازجویی‌های خود چنین اعتراف کرده است:

... در کلاس پنجم دبیرستان به وسیله برادرم، عزیز صفری، با شخصی به نام شیخ عبدالحسین سبحانی آشنا شدم که انجمن مذهبی به نام انجمن جوانان در دزفول داشت و این شیخ گاه‌گاهی درباره حکومت اسلامی در جلسه بحث می‌کرد و مخالف سینما و مشروب‌فروشی بود تا اینکه یک سال که عید نوروز مصادف با سه روزه شهادت حضرت امام حسین بود سینماهای دزفول تعطیل نکرده و فیلم به نمایش گذاشتند و این جریان باعث ناراحتی شیخ و دیگر بچه‌های انجمن شد و کمی بعد که مصادف با ایام جشن‌های تاجگذاری شاهنشاه بود شیخ تصمیم گرفته بود اعلامیه‌ای پخش کند. یک روز که طبق معمول به مدرسه دینی پیش او رفته بودم آهسته به من گفتم: قصد دارم اعلامیه‌ای پخش کنم آیا حاضری با من همکاری بکنی؟ البته توضیح داد بیشتر به خاطر فساد که سینما به بار آورده‌اند این تصمیم را گرفته‌ام. من هم که جوان و خام بودم به علت ماجراجویی و اثرات مسائل حرف‌هایش و فوری پذیرفتم. بعد شیخ گفت: پس امشب بعد از ختم انجمن در مدرسه بمان و پس از ختم انجمن دیدم برادرم عزیز صفری و حمید آستی و سید احمد آوایی و عیدی قلم پوستکن و غلامعلی رشیدعلیپور نیز آنجا هستند که من از دیدن عیدی و غلامعلی خیلی تعجب کردم چون این دو نفر تازه به انجمن آمده بودند، بالاخره نشستیم و شیخ گفت: همه شما قبول کرده‌اید در پخش اعلامیه شرکت کنید. ما هم تصدیق کردیم و بعد قدری برایمان از فساد و فحشا در جامعه صحبت کرد و کم‌کم حرف این به میان آمد که خوب است سینماها و مشروب‌فروش‌ها را هم منفجر کنیم و همه پذیرفتیم و شیخ گفت: دینامیت هم من تهیه خواهم کرد و قرار شد من و سید احمد آوایی سینما تاج را شناسایی کنیم و حمید آستی سینما جاوید را و عیدی قلم پوستکن و رشید علیپور هم مشروب‌فروشی‌ها را، تا

متوجه شویم چه وقت کاملاً خلوت می‌شوند و کسی در آنها نیست تا کار را انجام بدهیم چون شیخ خیلی تأکید می‌کرد نباید کوچک‌ترین صدمه‌ای به کسی برسد. اتفاقاً تا پس از دو شب شناسایی متوجه شدیم ساعت ۱۲ شب هیچ کسی در سینماها نیست و قرار شد در ساعت ۱۲ انفجار انجام بشود...^۱

رئیس ساواک دزفول در تاریخ ۵۰/۷/۲۲ در گزارش خود به ساواک خوزستان پیرامون حرکت مسلحانه گروه شهید سبحانی آورده است:

... نتیجه تحقیقات ابتدایی از این گروه حاکیست که حدود یک سال و نیم قبل شیخ عبدالحسین سبحانی با تشکیل یک جلسه مذهبی در یکی از مدارس مذهبی دزفول جلساتی برگزار [می‌کرد] و به تدریج دانش‌آموزانی که دارای تعصبات مذهبی شدید بوده‌اند به این مجالس راه پیدا کرده [بودند]. شیخ مذکور در اول این مدت و در مجالس عمومی دست به کار انتخاب افرادی [شده] که دارای تعصب مذهبی شدیدتر بوده و تمایل بیشتر به نزدیکی با وی داشته‌اند شده و از گروه انتخابی خود مبادرت به تشکیل جلسات ظاهراً مذهبی خصوصی در محل تدریس (مدرسه علمیه معزی) می‌نماید. در این جلسات ضمن بخش‌های مذهبی، مسائل سیاسی پیش کشیده می‌شده و عبدالحسین سبحانی با تفسیر و تشریح سخنان رادیو بغداد آنان را به تدریج تحریک [می‌کند] و چون تشخیص می‌دهد که می‌تواند وسیله این افراد به نیت شوم خود جامعه عمل بیوشاند در یکی از این جلسات متشکله در محل مدرسه معزی که با شرکت ۱ - عبدالحسین سبحانی ۲ - عزیز صفری ۳ - عبدالحمید صفری ۴ - احمد آوایی ۵ - حمید آستی ۶ - عید قلم پوستکن، برگزار می‌گردد. عبدالحسین سبحانی حدود پانزدهم مهرماه، قبل از جشن‌های شاهنشاهی موضوع انجام عملیات خرابکاری را مطرح [کرد] و چون مخالفتی از هیچ‌یک مشاهده نمی‌شد با آوردن یک جلد کلام‌الله مجید و قسم دادن

۱. همان، پرونده حمید صفری، برگ ش ۱۷۴.

۲. اصل: عبدالحسین.

۳. اصل: احمد.

آنان مبنی بر فاش نکردن عملیات و خودداری از معرفی سایر همکاران در صورت دستگیری به هر کدام مأموریت‌ها... محول می‌نماید... در مورد این مأموریت‌ها که قرار بوده در ایام جشن‌های شاهنشاهی انجام بگیرد نحوه و وسیله انفجار از طرف عبدالحسین سبحانی به افراد آموزش داده شده و طرز کار و آتش زدن فتیله دینامیت در حضور همه آنها آزمایش گردیده است و همچنین محل‌های مورد نظر وسیله افراد از نزدیک مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته است لکن در یکی از روزها که عبدالحسین سبحانی مشغول دادن آموزش به حمید آستی بوده و هنگامی که فتیله دینامیت را [به] وسیله سیگار روشن می‌نموده برادر کوچک‌تر سبحانی به نام غلامرضا سبحانی آن را مشاهده و... از عمل آنان انتقاد [می‌کند] و... متذکر می‌گردد در صورتی که قصد استفاده از دینامیت را داشته باشید موضوع را به مقامات امنیتی اطلاع خواهد داد...^۱

شهید عبدالحسین سبحانی آن‌گاه که نیروهای خود را برای عملیات قهرآمیز آماده می‌کند، از یکی از نیروهای نظامی به نام سردار گیوه‌کش، معروف به سردار پورخیری، با دستاویز اینکه بر آن است به صید ماهی بپردازد، چند عدد دینامیت با چاشنی و فتیله می‌گیرد و چند روزی به افراد خود، چگونگی استفاده از آن را آموزش می‌دهد، در یک مرحله که سرگرم

شهید سبحانی از روحانیان هوادار
مشی مسلحانه بود و در راه
کشانیدن نسل جوان به حرکت
قهرآمیز تلاش می‌کرد و جوانان
مبارز را به آموزش چریکی و
پارتیزانی فرا می‌خواند.

آموزش دادن به نیروهای خود بود (چنانکه در گزارش بالا آمد) برادر او به نام غلامرضا سبحانی که با فعالیت‌های سیاسی مخالفت می‌کرد، سر می‌رسد و تهدید می‌کند که هر گونه تخریب و انفجاری که در دزفول روی دهد، از ناحیه این گروه می‌داند و مراتب را بی‌درنگ به

۱. همان، پرونده شهید عبدالحسین سبحانی، برگ ش ۲.

مقامات ساواک گزارش خواهد داد. شهید سبحانی ناگزیر می‌شود برنامه را به صورت موقت متوقف کند و حتی برای پاک کردن ذهنیت برادرش آن دینامیت را به همراه چند تن از نیروهای خود، در حضور نامبرده در رودخانه دزفول برای صید ماهی منفجر می‌کند و بدین‌گونه خطری را که از جانب برادرش گروه را تهدید می‌کرد برطرف می‌سازد.

شهید سبحانی آن‌گاه که نیروهای خود را برای دست زدن به عملیات قهرآمیز و حرکت مسلحانه آماده ساخت و آموزش داد، بر آن شد که اولاً ضریب امنیتی را بالا ببرد و به گونه‌ای برنامه ریزی کند که حتی اعضای گروه او از کار یکدیگر آگاهی نداشته باشند، ثانیاً هدف را فراتر از سینماها و مشروب‌فروشی‌ها پیش ببرد و نیروها را بر آن دارد که برخی از مراکز دولتی مانند ساختمان حزب ایران نوین، اداره دارایی، منزل سرهنگ افراسیابی، رئیس ساواک دزفول را مورد حمله قرار دهند و آن را به آتش بکشند. احمد آوایی در مورد این برنامه چنین اعتراف کرده است:

...یکی دو روز پس از آنکه غلامرضا سبحانی جریان آتش زدن فتیله را به دست برادرش عبدالحسین سبحانی دید و طبق مشورتی که همه ما نمودیم صلاح نبود که مجدداً نقشه‌های خود را دنبال نماییم، عبدالحسین سبحانی در مدرسه معزی به من گفت: به تو مأموریتی می‌دهم که به تنهایی انجام دهی و نباید ابداً به دیگران آن را بگویی. من هم قبول کردم و شب آن روز از من خواست که ساعت ۶ یا ۷ بعد از ظهر مجدداً به مدرسه رفته او را ببینم. وقتی شب نزد او رفتم به من مأموریت داد که ساختمان آموزش و پرورش را منفجر نمایم و برای این کار در اتاق خودش یک عدد دینامیت آماده به من داد. من پس از گرفتن دینامیت به منزل خودمان رفتم و دینامیت را در سرداب منزل پنهان کردم و بعد از آن یکی دو بار برای شناسایی محل رفتم و در ساعت ۱۱ و ۱۲ شب دیدم که خیابان خلوت نیست و تصمیم گرفتم این عمل را در ساعت ۴ صبح انجام دهم و به همین منظور شبی که می‌خواستم این عمل را انجام دهم ساعت زنگ‌دار [را] برای ۳/۵ بعد از نیمه شب آماده کردم، درست در ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب از خواب بلند شدم و دینامیت را از سرداب منزلمان برداشته و به وسیله

دو چرخه شخصی خود عازم محل شدم و سیگاری را که داشتم در محل آتش زدم و با آن فتیله دینامیت را آتش زدم. قبلا چرخم را به دیوار همان جا تکیه دادم و دینامیت را به سوی هدفم که تمثال بزرگی از اعلیحضرت همایون و علیاحضرت فرح بود پرتاب کردم و...^۱

حمید صفری در بازجویی‌های خود، نوشته است:

...حدود سه روز بعد از اینکه از نقشه‌های خود ظاهرا منصرف شده بودیم شبی به مدرسه معزی نزد عبدالحسین سبحانی رفتم و او به من گفت مطلبی هست که باید بین خودمان باشد و به تو تنهایی این مأموریت را می‌دهم سپس اضافه کرد که باید بروی و [ساختمان] حزب ایران نوین را منفجر کنی. در این موقع یک دینامیت آماده که داخل پاکتی بود به من داد تا مأموریتی [را] که به من واگذار کرده بود انجام دهم، من هم دینامیت را از او گرفته [و] به طرف منزلمان رفتم و آن را در منزل خودمان پنهان کردم... من به طور پیاپی از منزل حرکت کردم و از خیابان قلعه وارد خیابان پهلوی و از آنجا وارد خیابان سیروش شدم و از خیابان سیروش وارد خیابان ششم بهمن شدم و باز چند کوچه را طی کردم و به محل حزب رسیدم دیدم یک تاکسی [از] آنجا عبور می‌کند وقتی تاکسی گذشت دینامیت را با کبریت آتش زدم و آن را به داخل [ساختمان] حزب پرتاب کردم و از همان مسیر به طرف منزل حرکت کردم و صدای انفجار را نزدیک منزلمان شنیدم...^۲

بازجو از حمید صفری می‌پرسد:

...آیا شما به عبدالحسین سبحانی نگفتید که ما «قرار بود اماکن فساد را خراب کنیم پس چرا محل‌های دیگر به میان آمد؟» و اصولا به چه دلیل حزب ایران نوین را به شما واگذار کرد؟

نامبرده پاسخ داده است:

۱. همان، پرونده آوایی، برگ ش ۳۸.

۲. همان، پرونده حمید صفری، ص ۴۱ و ۴۲.

... تغییر هدف را نمی‌دانم و این مأموریت تنها بسته به نظر سبحانی بود و ما کاملاً

حرف او را بدون چون و چرا قبول داشتیم...^۱

طبق طرح پیشنهادی شهید سبحانی ساختمان اداره دارایی و منزل سرهنگ افراسیابی، رئیس ساواک دزفول، نیز با دینامیت مورد حمله قرار گرفت و خساراتی بر آن وارد آمد، لیکن در گزارش ساواک آمده که ساختمان سازمان اطلاعات و امنیت دزفول، با دینامیت مورد حمله و انفجار قرار گرفت. ساواک دزفول درباره مراکز و ساختمان‌هایی که مورد حمله واقع شده چنین گزارش کرده است:

۱. پل دزفول، [به] وسیله دینامیت...

۲. ساختمان سازمان اطلاعات و امنیت دزفول [به] وسیله دینامیت

۳. تالار سخنرانی اداره آموزش و پرورش دزفول [به] وسیله دینامیت

۴. آتش زدن کتابفروشی صداقت [به] وسیله بنزین

۵. به آتش کشیدن انبار غله و شکر فخر [به] وسیله بنزین

۶. معدوم نمودن عکس‌های شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو در موقعیت مناسب

از بالای درب ورودی سوپر مارکت جدیدالتأسیس در پاساژ کار بنی شاکری...^۲

از این گزارش به دست می‌آید که به جز گروه شهید سبحانی گروه یا گروه‌های دیگری نیز در دزفول در انفجارات دست داشتند و به برخی از مراکز و ساختمان‌هایی که در برنامه گروه سبحانی نبوده است حمله کرده‌اند. تا آنجا که از گزارشات و اعترافات افراد در بازجویی‌ها به دست می‌آید اصولاً حمله با بنزین در دستور کار گروه شهید سبحانی قرار نداشت و این گروه تنها چهار مرکز را با دینامیت مورد حمله قرار داده‌اند:

۷. ساختمان آموزش و پرورش در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۲۴

۸. ساختمان حزب ایران نوین در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۲۶

۱. همان، ص ۴۴.

۲. همان، پرونده شهید سبحانی، برگ ش ۳.

۹. ساختمان اداره دارایی در تاریخ ۱۳۵۰/۸/۴

۱۰. منزل رئیس ساواک یا ساختمان سازمان اطلاعات و امنیت دزفول در تاریخ

۱۳۵۰/۸/۴

در این عملیات کسی شناخته و دستگیر نگردید و دستگاه‌های جاسوسی و به اصطلاح امنیتی شهرستان دزفول به کلی غافلگیر شد.

بدین‌گونه، حرکتی مسلحانه و قهرآمیز به رهبری یک روحانی پاکبخته و مجاهد به نام عبدالحسین سبجانی و به دست جوانانی خودساخته و وارسته که برای خدا به پاخاسته بودند، با هدف نهایی تشکیل حکومت اسلامی در سال ۱۳۵۰ از دزفول آغاز شد و لرزه بر ارکان دستگاه‌های انتظامی و امنیتی رژیم شاه در منطقه خوزستان افکند.

ساواک دزفول این‌گونه عملیات را از جانب مارکسیست‌ها و گروه بنی‌شاکر که از مائوئیست‌های شناخته‌شده دزفول بود می‌پنداشت و در نتیجه از همان روز و در پی این انفجارها بی‌درنگ به تعقیب و دستگیری افراد مظنون گروه بنی‌شاکر دست زد. یکی از افراد گروه مزبور، به نام عزیز غفوری، در بازجویی‌ها سرنخی از گروه شهید سبجانی به ساواک داد! ساواک در گزارش خود آورده است:

... عزیز غفوری پس از دستگیری هنگامی که تحت بازجویی قرار گرفت اشاره به گروه دیگری که در دزفول فعالیت می‌نمایند نمود و اظهار داشت که این موضوع را از دانشجویان دانشسرای مقدماتی مسجد سلیمان به نام محمدرضا مهربان شنیده، که به منظور پیگیری جریان با آموزش‌هایی که به نامبرده محول شد، وی به مسجد سلیمان اعزام [شد] و ضمن تماس با محراب و کسب خبر از شخص اخیرالذکر، چون تشخیص داده شد که محراب در جریان فعالیت گروه اخیرالذکر می‌باشد، اقدام به دستگیری وی [گردید] و در تحقیقاتی که اولیه از گروه خرابکار مذهبی دیگر، که رهبری آن را شخصی به نام شیخ عبدالحسین سبجانی (واعظ) عهده‌دار بوده، پرده برداشت. بر مبنای اظهارات شخص فوق و اطلاعات مکتسبه از وی افراد مشروحه زیر دستگیر و بازداشت گردیدند:

۱۱. شیخ عبدالحسین سبحانی ۲ - عزیز صفری ۳ - عبدالحمید صفری ۴ - احمد آوایی ۵
- عیدی قلم پوستکن ۶ - محمدرضا طهماسبی ۷ - محمدتقی طهماسبی ۸ - غلامرضا
سبحانی ضمناً یکی از افراد مؤثر این شبکه به نام احمد آستی به سپاهی دانش اعزام
[شده] و تقاضای دستگیری وی گردیده است.^۱

بدین‌گونه شیخ عبدالحسین سبحانی و گروه او لو رفتند و دستگیر شدند، این گروه در بازجویی‌های ساواک با شدیدترین شکنجه‌ها و فشارها روبه‌رو گشتند و تا سرحد مرگ مورد آزار و اذیت‌های توانفرسا قرار گرفتند؛ به شهید سبحانی دستبند چپانی زدند و جسم دردمند او را زیر مشت و لگد و شلاق، جراحی‌بار و خونین و آزرده ساختند. ساواک دزفول در برابر چندین انفجار و آتش‌سوزی، آن هم در هنگام برگزاری جشن شاهنشاهی خود را سرشکسته و بی‌اعتباری می‌دید و بر آن بود که به هر قیمتی است قدرت خود را به نمایش بگذارد و به مقامات بالاتر نشان دهد که اگر در برابر عملیات به اصطلاح خرابکارانه غافلگیر شده است لیکن این قدرت و توان را دارد که «خرابکاران» را با سرعت شناسایی و سرکوب کند. ساواک دزفول به گونه‌ای کنترل اعصاب خود را از دست داده بود که نمی‌توانست برتابد که شیخ عبدالحسین سبحانی و گروه او به چه اتهامی دستگیر شده‌اند و تحت تعقیب قرار گرفته‌اند!! در گزارشی به تهران اعلام کرد:

...چهار نفر در تاریخ‌های مصرحه به اتهام «فعالیت‌های کمونیستی» در دزفول دستگیر [شده‌اند] و با قرار تأمین از دادسرای نظامی اهواز زندانی گردیده‌اند:

۱۲. عزیز صفری فرزند محمود... در تاریخ ۵۰/۸/۶

۱۳. احمد آوایی فرزند اسماعیل... در ۵۰/۸/۶

۱۴. عبدالمجید صفری فرزند محمود... در ۵۰/۸/۷

۱۵. عبدالحسین سبحانی فرزند حسن... در ۵۰/۸/۷...^۲

ساواک استان خوزستان برای اینکه نزد مقامات بالاتر سرشکسته نشود و به دلیل بی‌خبری از فعالیت‌های گروه سبحانی تا بعد از انجام عملیات در چند مرکز و ساختمان، زیر سؤال نرود طی گزارشی به تهران چنین ادعا کرده است:

... اطلاعات واصله حاکی بود که یک گروه مذهبی به رهبری و سرپرستی نامبرده بالا [عبدالحسین سبحانی] با آغاز جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در یکی از مدارس علمی - مذهبی که وی در آن تدریس می‌نموده فعالیت‌هایی را به منظور مخالفت با برگزاری جشن‌های مزبور آغاز [کردند] که همزمان با رسیدن اطلاعیه فوق در چهار محل شهرستان دزفول (ساختمان حزب ایران نوین، ساختمان دارایی، محل اداری آموزش و پرورش و محل سکونت رئیس ساواک دزفول) انفجارهایی [به] وسیله دینامیت به وقوع پیوسته که در نتیجه در مورخه ۵۰/۸/۷ به اتفاق سایر افراد گروه مزبور دستگیر و در بازجویی‌های اولیه، یادشده منکر هر گونه خرابکاری و فعالیت شده و تشکیل گروه گردیده لکن پس از اعترافات سایر افراد گروه، مشارالیه ناچاراً اعتراف به تشکیل گروه مزبور و اقدام به انفجار محل‌های فوق شده است...^۱

ساواک خوزستان که به اصطلاح با کشف و بازداشت حادثه‌آفرینان شهرستان دزفول به وجد آمده بود و به خود می‌بالید در هر لحظه‌ای که از متهمان، زیر شکنجه و فشار اعترافی می‌گرفت، بی‌درنگ آن را به مرکز مخابره می‌کرد و بدین‌گونه قدرت پوشالی خود را به نمایش می‌گذاشت و می‌کوشید ضعف و سستی خود را در برابر گروه‌هایی که توانستند در دزفول انفجاراتی پدید آورند و ساواک را غافلگیر کنند، پوشیده دارد و یا جبران سازد! در تاریخ ۵۰/۹/۳ طی گزارشی به تهران اعلام کرده است:

... با تحقیقات معموله و اعترافات صریح، متهمین حمید آستی و احمد آوایی به تحریک شیخ عبدالحسین سبحانی در روزهای ۵۰/۸/۴ و ۵۰/۷/۲۴ به ترتیب در منزل رئیس ساواک دزفول و آموزش و پرورش آن شهرستان دینامیت منفجر نموده‌اند با عرض

شهید سبحانی آن گاه که نیروهای خود را برای دست زدن به عملیات قهرآمیز و حرکت مسلحانه آماده ساخت و آموزش داد، بر آن شد که اولاً ضریب امنیتی را بالا ببرد و به گونه ای برنامه ریزی کند که حتی اعضای گروه او از کار یکدیگر آگاهی نداشته باشند، ثانیاً هدف را فراتر از سینماها و مشروب‌فروشی‌ها پیش ببرد و نیروها را بر آن دارد که برخی از مراکز دولتی مانند ساختمان حزب ایران نوین، اداره دارایی، منزل سرهنگ افراسیابی، رئیس ساواک دزفول را مورد حمله قرار دهند و آن را به آتش بکشند.

خود را با مصالح ملت و کشور در تضاد می‌بینند و آن‌گاه که با خشم و خروش ملتی ناراضی و جان برلب رسیده روبه‌رو می‌شوند، می‌کوشند و انمود کنند عامل و محرک خروش مردمی

اینکه هر سه نفر مورد بحث در حال بازداشت می‌باشند، تحقیقات ادامه دارد، مشروح و نتیجه متعاقباً باستحضار خواهد رسید...^۱
در گزارش دیگر ساواک خوزستان آمده است:

... برابر تحقیقات معموله، نامبرده بالا [عبدالحمید صفری] در اعترافات خود اظهار نموده که انفجار دینامیت در محل ساختمان حزب ایران نوین شهرستان دزفول به وسیله وی به تحریک شیخ عبدالحسین سبحانی، گرفته است؛ تحقیقات ادامه دارد و نتیجه متعاقباً باستحضار خواهد رسید.^۲

فراکنی، از ترفندها و نیرنگ‌های همه حاکمان زورمدار و قلدربابی است که راهشان از مردم جداست و خواسته‌های ملت خویش را هیچ‌گاه بر نمی‌تابند و منافع

۱. همان، پرونده شهید سبحانی، برگ ش ۵.

۲. همان، برگ ش ۸.

دیگران هستند، پای بیگانگان را به میان می‌کشند و ملت به‌پا خاسته خود را به بیگانه‌پرستی و بند و بست با دشمنان متهم می‌کنند، با این ترفند روی خیانت خویش پرده می‌کشند، خودکامگی‌ها و قانون‌شکنی‌های خود را پنهان و پوشیده می‌دارند و سخن حق مردم را ناحق و برخاسته از اندیشه‌های خائنانه و برگرفته از نقشه‌های دشمن بیگانه می‌نمایند تا بدین وسیله مجوزی محکمه پسند برای سرکوب مردم به‌دست آورند. افزون بر این باید دانست حکومت‌هایی که بر پایه شهوت، شهرت، قدرت‌طلبی و فزون‌خواهی استوار است، نمی‌تواند بپذیرد کسانی بدون انگیزه‌های مادی و خواسته‌های نفسانی به فداکاری برخیزند، خود را به خطر افکنند و از زندگی آرام و شیرین دست بشویند، از این رو، آن‌گاه که با حرکت‌های مردمی روبه‌رو می‌شوند نخستین پرسشی که برای آنان مطرح است انگیزه مادی آن حرکت‌ها می‌باشد و دنبال آن هستند که دریابند خیزش‌کنندگان چه سود سرشاری از این حرکت داشته‌اند و دارند و از پشتیبانی مادی چه قدرتهایی برخوردارند که چنین جان خود را به خطر افکنده‌اند، از این رو، می‌بینیم آن‌گاه که گزارش فعالیت‌های قهرآمیز عبدالحسین سبحانی و گروه او به مرکز می‌رسد، مقامات بلندپایه ساواک، عوامل خود را در خوزستان و دزفول تحت فشار می‌گذارند که محرکان اصلی و پشت پرده آن فعالیت‌ها را ریشه‌یابی کنند و منافع مادی این گروه را که به عملیات قهرآمیز دست زده‌اند مشخص کنند و به اصطلاح دست‌های نامرئی و بند و بست‌های سیاسی و کاسبکارانه‌ای را که در این جریان نقش داشته است شناسایی کنند. ساواک خوزستان در پاسخ یکی از این درخواست‌های مرکز، پاسخ داده است:

... موارد خواسته‌شده برابر اعلام ساواک دزفول به شرح زیر باستحضار می‌رسد:
 تحقیقاتی که تاکنون از نامبرده بالا [شیخ عبدالحسین سبحانی] به عمل آمده حاکیست که مشارالیه پس از روبه‌رو شدن با شکست در طرح‌ریزی عملیات خرابکاری دستجمعی مبادرت به واگذاری مأموریت‌های تخریبی انفرادی به سه نفر از گروه خود... نموده است و از مأموریت حمید آستی (تخریب منزل رئیس ساواک دزفول) اظهار بی‌اطلاعی می‌نماید و اضافه نموده که افراد مزبور بی‌اطلاع از عملیات دیگران، مأموریت خود را

انجام [داده] و کلیه انفجارات دزفول از طرف وی مأموریت داده شده و در این مورد از هیچ‌کس الهام نگرفته بلکه جزوه ملحقات توضیح‌المسائل خمینی در وی اثر مستقیم گذاشته است. چون در بررسی‌های معموله چنین به نظر می‌رسد که شخص یا اشخاص دیگر در این زمینه با وی همکاری کرده باشند تحقیقات از وی ادامه دارد...^۱

◆ شهادت مظلومانه

ساواک خوزستان شیخ عبدالحسین سبحانی را به همراه چهار تن دیگر به نام‌های حمید آستی، سیداحمد آوایی، عبدالحمید صفری، و عیدی قلم پوستکن پس از شکنجه‌های توانفرسا و وحشیانه و پرونده‌سازی‌ها و گرفتن اقرارهای دروغ به محاکمه کشید و در دادگاه تجدیدنظر در تاریخ ۱۳۵۱/۳/۲۱ شیخ عبدالحسین سبحانی را به ۶ سال زندان و دیگر افراد گروه را به ترتیب به ۳ سال و نفر چهارم (قلم پوستکن) را به ۲ سال حبس تأدیبی محکوم کرد.^۲

ساواک خوزستان به رغم اینکه به ظاهر توانسته بود گروه عبدالحسین سبحانی را سرکوب کند و از هم متلاشی سازد، از شخص او به شدت اندیشناک بود و وجود او را برای رژیم شاه خطرناک می‌دید از این رو، با این که او را به ۶ سال زندان محکوم کرده بود، نقشه شوم کشتن او را طراحی کرد و در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۵۱ به شیوه‌ای مرموزانه و نامشخص به شهادت رسانید و اعلام کرد که نامبرده «به علت بیماری»؟ فوت نموده است!^۳

رئیس ساواک خوزستان در گزارش خود تعمد داشت که وانمود کند شهید سبحانی در بیمارستان جندی‌شاپور اهواز فوت کرده است تا مرگ او را طبیعی نشان دهد و شائبه کشتن او را منتفی سازد، لیکن با نگاهی به پرونده آن شهید می‌بینیم که نه خبری از بیماری او در زندان آمده و نه از تاریخ انتقال او از زندان به بیمارستان گزارشی ثبت شده و نه نظر پزشکان

۱. همان، سند ش ۷.

۲. همان، سند ش ۸.

۳. همان، سند ش ۹.

بیمارستان درباره پیرامون نوع بیماری و علت مرگ و نه نظر پزشک قانونی و نه حتی برگ ترخیص جنازه از بیمارستان در پرونده منعکس است.

به نظر می‌رسد کیفیت به شهادت رسانیدن او همگون با شهادت آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی بوده باشد. ساواک تهران از آنجا که از مبارزه بی‌امان سعیدی به‌ستوه آمده بود چاره را در این دید که او را سر به نیست کند؛ از این رو، در غروب روز ۲۱ خرداد ۴۹ برق زندان قزل قلعه قطع شد و زندانیان ناظر در آن زندان چند تن را دیدند که در تاریکی شتاب‌زده وارد سلول سید محمدرضا سعیدی شدند و تنها در آن لحظه صدای فریاد او را شنیدند و چند لحظه بعد مهاجمان با همان سرعت سلول او را ترک کردند و سکوت همه‌جا را فرا گرفت. پس از برهه‌ای که برق زندان روشن شد، زندانی‌ها با جسد بی‌جان سعیدی روبه‌رو شدند، در حالی که عمامه او را به دور گردنش بسته و او را خفه کرده بودند^۱ در مورد شهید سبحانی نیز به نظر می‌رسد ساواک خوزستان چنین شیوه‌ای را به‌کار گرفت و آن مبارز نستوه را به شکل ناجوانمردانه و وحشیانه‌ای به شهادت رسانید.

بیش از چند روزی از شهادت او نگذشته بود که انفجار مهیبی شهرستان دزفول را لرزاند. نماینده روزنامه اطلاعات در آن شهرستان، به نام آوایی، طی گزارشی به روزنامه اطلاعات به شهادت سبحانی به صورت تلویحی اشاره کرد و از زبان اهالی دزفول انفجار یادشده را احتمالا واکنشی از جانب هواداران آن شهید دانست و چنین گزارش کرد:

...طبق اطلاع، ناآرامی‌های سبحانی^۲ در زندان دزفول و اهواز همیشه باعث دردها
 مأمورین زندان بود، چهار روز قبل واعظ ۳۲ ساله در زندان اهواز فوت کرد بعضی از
 اهالی، انفجار اداره مرکزی را بی‌ارتباط با مرگ سبحانی در زندان و [به] وسیله دیگر
 عوامل او نمی‌دانند...

متن کامل آن گزارش در پی می‌آید:

۱. در این‌باره نک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر دوم، ج ۵، ص ۸۶۹.

۲. اصل: سبحانی.

حضرت جناب آقای نوری

ریاست محترم اداره مطبوع

با احترام؛ ساعت ۱/۳۰ بامداد امروز صدای انفجار شدیدی نیمی از مردم دزفول را وحشتزده از خواب بیدار کرد، انفجار وحشتناک نیمه شب گذشته ساکنین خیابان‌های شرقی شهر را بیش از دیگر ساکنین دزفول در رعب و ترس فرو برد به طوری که در آن ساعت اهالی ساکن در خیابان‌های شرقی با احتیاط و ترس از خانه‌ها بیرون آمدند تا از جریان امر مطلع شوند. بزودی معلوم گردید که بمبی در اداره مرکزی طرح آبیاری دز (سازمان آب و برق خوزستان) گذاشته‌اند. پس از انفجار گرد و غبار غلیظی محوطه اطراف اداره مرکزی طرح آبیاری را فرا گرفت به طوری که وسعت دید مفهومی نداشت. شدت انفجار به قدری بود که تا شعاع ۳۰۰ متر کلیه شیشه‌ها ساختمان‌های اطراف و اکثر ظروف چینی و لوازم ظریف درهم شکست انفجار بمب به زودی باعث اجتماع ساکنین خانه‌های اطراف شد نیم ساعت بعد عده کثیری از مأمورین انتظامی و امنیتی محوطه اداره مرکزی تحت کنترل قرار داده و با احتیاط به تجسس پرداختند. کاوش جهت پیدا کردن بقایای بمب تا ظهر امروز ادامه داشت. از صبح امروز عده کثیری از تیپ زرهی و پایگاه که احتمالاً کارشناس مواد منفجره بودند به جمع مأمورین اضافه گردید. طبق اطلاع، ماده منفجره از T.N.T بود و غیر از انفجاراتی است که تا به حال وسیله خرابکاران و به کمک دینامیت‌های محلی بوده است (سال گذشته به هنگام برگزاری جشن‌های شاهنشاهی حزب ایران نوین، اداره دارایی، منزل سرهنگ افراسیابی (رئیس سازمان اطلاعات و امنیت دزفول). اداره آموزش و پرورش انفجاراتی صورت گرفت و گزارشی بعرض رسید و آن انفجارات به کمک دینامیت محلی صورت گرفته بود که عده‌ای از مسببین شناخته و دستگیر [شدند] و در دادگاه - اهواز - محاکمه [شدند] و هم اکنون بازداشت هستند) خوشبختانه انفجار اداره مرکزی طرح آبیاری دز خسارت جانی نداشت ولی خرابی‌های ناشی از انفجار، دیوار شمالی و درب ورودی این اداره را در هم کوبید و همان‌گونه که عرض شد خسارات مالی فراوانی به اداره مذکور و خانه‌های

اطراف وارد ساخت (که البته مختصر خساراتی نیز به منزل بنده وارد آمد به جهت نزدیکی به آن اداره) هم اکنون مقامات امنیتی شدیداً موضوع را مورد بررسی قرار [داده‌اند] و تا به حال نگهبان آن اداره و چند نفر دیگر را بازداشت کرده‌اند. از بعد از ظهر امروز عملیات ساختمانی جهت ترمیم خرابی‌های اداره مرکزی طرح آبیاری سریعاً آغاز شده است، کولرهای متلاشی‌شده تعویض [شده‌اند] و خلاصه ظاهراً خسارت وارده را ترمیم و تعمیر می‌نمایند. در پیرانتز فوق عرض شد که سال قبل انفجاراتی صورت گرفت و عده‌ای از مسببین بازداشت [شدند] و در دادگاه لشکر خوزستان محاکمه گردیدند یکی از بازداشت‌شدگان که سمت سرپرستی عده‌ای از خرابکاران را به عهده داشت معمم جوانی بود به نام سبحانی^۱. او از نظر مردم واعظ پر قدرتی بود. در جریان خرابکاری‌های مهرماه سال قبل، سبحانی به جرم رهبری عده‌ای از خرابکاران محلی به ۱۰ سال زندان مجرد محکوم گردید. طبق اطلاع، ناآرامی‌های سبحانی در زندان دزفول و اهواز همیشه باعث دردسر مأمورین زندان بود. چهار روز قبل واعظ ۳۲ ساله در زندان اهواز فوت کرد. بعضی از اهالی، انفجار اداره مرکزی را بی‌ارتباط با مرگ سبحانی^۲ در زندان و وسیله دیگر عوامل او نمی‌دانند. عرض دیگری ندارم مسلماً اگر اتفاقاتی رخ دهد و یا موضوع روشن گردد بعرض خواهد رسید.

با تقدیم احترام؛ آوایی^۳

۵۱/۷/۸

◆ دستخطی از شهید

آخرین اثری که از شهید سبحانی در پرونده او موجود است، نامه‌ای می‌باشد که به یکی از همکاران خود به نام دکتر ذوالفقاری نوشته است و اذعان نموده است: «باشکنجه و زور از من

۱. اصل: سبحانی.

۲. اصل: سبحانی.

۳. همان، سند ش ۱۰.

می‌خواستند چیزهایی را به شما نسبت دهم و خدا گواه است که من به جز طرفداری از شما سخنی نگفتم»؛ از این نامه می‌توان تا اندازه‌ای به ایمان استوار و روحیه قوی و انقلابی او پی برد. متن نامه چنین است:

۵۱/۱/۶

حضرت اجل اکرم جناب مستطاب دکتر ذوالفقاری (زید عمره و توفیقه)

سلام حقیر را با قلبی آکنده از اشتیاق قبول فرمایید اگر گاهی به یاد من باشی، بد نیستم و دعاگو می‌باشم. گرچه ممکن است از اثر زندانی بودن من قلب‌هایی بطپید ولی قلب خودم مملو از آرامش و شاید هم ایمان باشد؛ آرامشی که نتیجه انجام وظیفه است. امیدوارم که شما نیز حالتی این چنین داشته باشی زیرا امام باقر(ع) می‌فرماید «المؤمن كالجبل الراسخ لا يتحركه العواصف» مؤمن مانند کوهی پابرجاست که به هیچ بادی نمی‌جنبد و علی(ع) بزرگ در مقام تعریف مؤمن می‌گوید: «زهاده الليل و اسد النهار» پارسایان شب و شیران روز.

باری من نمی‌دانم بر علیه شما چه اقداماتی شده بود که با شکنجه و زور از من می‌خواستند چیزهایی را به شما نسبت دهم و خدا گواه است که من به جز به طرفداری از شما سخنی نگفتم و حتی به خاطر آزادی شما نسبتی را که جنابعالی راجع به جشن ملی داده بودی پذیرفتم در صورتی که در این باره فشاری به من وارد نیاوردند]. به هر حال چند روز گرفتاری را به حساب خدا بیاورید و از او اجر بخواهید. فعلا بلا تکلیف هستم، گرچه به بازپرسی شعبه یک دادرسی لشکر رفته‌ایم ولی جلسه تعیین وکیل و دادگاه اول و دادگاه تجدید نظر را در پیش داریم و معلوم نیست تا چه زمانی این وضع ادامه داشته باشد و کی حکم قطعی صادر گردد. البته من از این جهت ناراحت نیستم زیرا اینها عقبه‌هایی است که مؤمن باید آنها را بپیماید. آقای عاملی را سلام می‌رسانم. بیش از این زحمت نمی‌دهم. عبدالحسین سبحانی^۱

۱. همان، سند ش ۱۱. این نامه را شهید بنا داشته است به طور پنهانی و دور از چشم مأموران زندان به بیرون بفرستد که لو رفته است و در پرونده او بایگانی شده است.

دکتر حمید ذوالفقاری از پزشکان دزفول و بنابر گزارش ساواک رئیس انجمن بهداری آن شهرستان و دارای بیمارستان خصوصی بود و با شهید سبحانی همراهی‌های محرمانه‌ای داشت. ساواک دزفول درباره او گزارش داده است:

...در تحقیقاتی که از دستگیرشدگان گروه عبدالحسین سبحانی به‌عمل آمده [آنها] اعتراف نموده‌اند که بعضاً کمک‌های مادی به شیخ عبدالحسین سبحانی می‌نموده و از جریان آتش زدن سینماها توسط همین گروه مطلع بوده و ... قرار بوده دکتر ذوالفقاری یک دستگاه ماشین تحریر برای مدرسه معزی خریداری نماید که این دستگاه خریداری [شده است] و هم اکنون در ساواک نگهداری گردیده [است]... با توجه به مراتب فوق و اینکه امکان دارد دکتر ذوالفقاری شیخ عبدالحسین سبحانی را در موارد دیگر نیز هدایت نموده باشد، با در نظر گرفتن این که وی پزشک منتخب ساواک دزفول بوده... علیهذا خواهشمند است مقرر فرمایید نحوه عمل در مورد احضار وی و بازجویی و یا دستگیری و بازداشت وی تلگرافی نظریه اعلام فرمایند...^۱

◆ ساواک، شکنجه‌ها و حق‌کشی‌ها

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد از گزارش‌های ساواک پیرامون انفجاراتی که در جریان جشن‌های شاهنشاهی در شهرستان دزفول روی داد، به‌دست می‌آید که افزون بر گروه شهید سبحانی گروه یا گروه‌های دیگری نیز در انفجارات آن شهرستان دست داشتند و یک سلسله انفجار و آتش‌سوزی که با بنزین صورت گرفت کار گروه شهید سبحانی نبود، لیکن ساواک دزفول چون نتوانست از دیگر گروه‌هایی که در آن شهرستان به عملیات انفجاری دست زده بودند، ردپایی بیابد و آنان را شناسایی کند، همه آن انفجارات را بدون استثنا به گردن گروه شهید سبحانی گذاشت تا از سوی ساواک مرکز به خاطر ناتوانی در شناسایی و دستگیری گروه‌های خرابکار تحت فشار و سرزنش قرار نگیرد. از این رو، جوانان بی‌پناه وابسته به گروه سبحانی

را تحت فشار قرار داد و با شکنجه‌های توان‌فرسا، به اقرار دروغ و اداهت و ناگزیر ساخت که همه عملیات انفجاری را که در جریان جشن‌های یادشده در شهرستان دزفول روی داده بود بر عهده بگیرند و همراه با شکنجه آنان تا سرحد مرگ به آنها نوید داد که اگر همه بپذیرند که آن عملیات کار آنها بوده است، در مجازات آنان تخفیف قائل خواهند شد! و بدین‌گونه پرونده آن عملیات انفجاری را بست و به اصطلاح عاملان و مجریان آن را به دادگاه فرستاد و هر کدام از آنان را به ۲ تا ۳ سال زندان محکوم کرد و شیخ عبدالحسین سبحانی را نیز به عنوان عامل و مجرم اصلی گروه به ۶ سال زندان کیفر داد و سرانجام به شکل ناجوانمردانه‌ای به شهادت

رسانید. پس از گذشت چند سال از این ماجرا، ساواک مرکز گروهی را که گروه «اسفند سیاه» خوانده می‌شدند شناسایی و دستگیر کرد که در سال ۱۳۵۰ در تهران، اهواز و دزفول فعالیت داشتند و در بازجویی اعتراف کردند که انفجارات دزفول در جریان جشن‌ها کار آنها بوده است که موجب شگفتی و حیرت ساواک مرکز شد و این پرسش پیش آمد که اگر بنابر گزارش ساواک خوزستان، آن انفجارات کار گروه سبحانی بوده است، این گروه چه می‌گوید و اگر آن عملیات به گروه سبحانی ارتباطی نداشته است،

◆

**رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک
با قانون شکنی‌ها، بیدادگری‌ها و
شکنجه‌های توان‌فرسا و ایجاد خفقان
و وحشت، که نمونه‌هایی از آن در
بالا آمد، امنیت، آسایش، و آرامش را
از خانواده‌ها سلب می‌کردند و چه
بسا افراد و خانواده‌هایی را به
نگرانی، وحشت، دلهره و اضطراب
دچار می‌ساختند و آواره و دربه‌در
می‌کردند.**

ساواک خوزستان چه می‌گوید. از این رو، بی‌درنگ طی نامه‌ای به ساواک خوزستان درباره این ماجرا توضیح خواست. ساواک خوزستان که خود را رسوا می‌دید، نخست کوشید به پرسش ساواک مرکز پاسخ نگوید، شاید مسئله مشمول مرور زمان قرار بگیرد و به دست فراموشی

سپرده شود، لیکن با پیگیری‌های ساواک مرکز، بهانه‌تراشی کرد که متهمان انفجارات سال ۵۰ از زندان آزاد شده‌اند! و زمانی از آن ماجرا گذشته است، لیکن از مرکز دستور داده شد که متهمان بار دیگر خوانده شوند و با آنان درباره عملیات مصاحبه صورت گیرد و متن مصاحبه همراه با پرونده‌های گذشته آنان به تهران فرستاده شود. در نتیجه ساواک خوزستان گزارش زیر را برای ریاست ساواک فرستاد:

درباره گروه اسفند سیاه

در تحقیقات مجددی که از طریق ساواک دزفول از حمید آستی فرزند نبی، حمید صفری فرزند محمود و عیدی قلم پوستکن فرزند حسن بعمل آمد مجدداً با توجه به پرونده موجود اعتراف به فعالیت‌های مضره و مخرب خود در سال ۱۳۵۰ نموده و اظهار داشته‌اند که قصد تخریب سینماها و اماکن فساد را داشته‌اند که وسیله ساواک دستگیر [شدند] لیکن در جریان خرابکاری‌های دزفول دخالتی نداشته و مسئولیت تقبل خرابکاری‌ها را ضمن اینکه رابطه‌ای با گروه اسفند سیاه نداشته‌اند به دلیل بخشش از کیفرهای انتسابی و همچنین ترس و فشار به آنان بیان نموده‌اند.

علی‌هذا به استحضار می‌رساند که با ملاحظه خرابکاری‌های پی‌درپی در شهرستان دزفول در سال ۱۳۵۰ که مقارن با برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بوده و همزمان اطلاعاتی در مورد گروه مربوط به عبدالحسین سبحانی که قصد اقدام بانجام عمل خرابکاری داشته‌اند و نسبت به تهیه وسایل انفجاری و آزمایش آن اقدام نموده‌اند و در اوراق بازجویی قبلی تصمیمات آنان منعکس است و شرایط زمانی و مکانی در چنین موقعیتی نظر بر آن بوده که خرابکاری‌های انجام‌شده از جانب این افراد صورت گرفته برای هر واحد اطلاعاتی با چنین انگیزه‌ای امری مسلم و انجام‌شده تلقی می‌گردیده که به همین علت با در دست داشتن اطلاعات مربوطه نسبت به دستگیری آنان اقدام گردیده است.

اینک که در بررسی ستادی نظر بر آن است که گروه اسفند سیاه اقدامات مزبور را انجام داده‌اند و هدف ساواک کشف حقایق است و از طرفی کیفرهای در نظر گرفته شده

برای هر یک از افراد مزبور با ملاحظه به نوع فعالیت و اینکه چنانچه دستگیر نمی‌شدند گروه اسفند سیاه دیگری به وجود [می‌آمد] و آنان نیز از اعمال خرابکاری بدور نمی‌بودند مدت بازداشت نامبردگان به حق به نظر می‌رسد.

علی‌هذا هر گونه پیگیری و تحقیقات مجدد در این زمینه از گروه سبحانی باعث تجری و هوشیاری آنان در زمینه اینکه افراد دیگری به همین اتهام دستگیر و به مجازات رسیده‌اند شده و احتمال می‌رود که در آینده ادعاهایی بر همین منوال داشته و ضمن شایعه‌سازی در بی‌گناهی خود، موجبات عدم به‌حق بودن ساواک در کشف جرایم نموده و بیگناهی خود را در اذهان مردم تزریق [کنند] و بدین وسیله از موقعیت و شئونات ساواک در اجتماع بکاهند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان؛ شاهین^۱

ساواک خوزستان در این گزارش با اذعان به اینکه گروه سبحانی زیر فشار و شکنجه، اتهامات وارده را پذیرفته‌اند و به ناحق کیفر دیده‌اند، تلاش کرده است رفتار غیرانسانی و وحشیانه ساواک دزفول با متهمان را بایسته و گریزناپذیر بنمایاند و پیگیری دوباره پرونده انفجارات دزفول را با دستاویز اینکه «باعث تجری و هوشیاری» متهمان و در واقع باعث برملا شدن زشت‌کاری‌ها و بیدادگری‌های ساواک می‌شود، نادرست جلوه دهد و از آنجا که این‌گونه رفتارهای جنایت‌بار و غیرقانونی با بازداشت شدگان و متهمان، تنها به ساواک دزفول محدود نبود، بلکه ساواک شاه در سراسر کشور به این‌گونه وحشی‌گری‌ها مبادرت می‌ورزیدند، می‌بینیم که ساواک مرکز نیز آن را می‌پذیرد و از کنار جنایاتی که ساواک دزفول مرتکب شده است بی‌سر و صدا می‌گذرد.

نگارنده برای اینکه نمونه‌ای از جنایات و قانون‌شکنی‌های ساواک شاه را در تاریخ به نمایش بگذارد، بخش‌هایی از یادداشت‌های یکی از اعضای گروه شهید سبحانی به نام حمید صفری را در پی می‌آورد که در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۵۶ به اتهام دیگری بازداشت شده بود و در

۱. همان، سند ش ۱۲.

ضمن بازجویی‌های خود به جریان انفجارات دزفول در سال ۱۳۵۰ اشاره کرده است:

... ما پس از دستگیری، تمام جریان را به ساواک گفتیم و آنها هم قول دادند ما را خیلی زود آزاد خواهند کرد و به خانواده ما هم گفتند که: خیلی زود آزاد خواهند شد و تقریباً مدت ۲/۵ ماه در زندان دزفول بودیم که یک روز دوباره یکی یکی بچه‌ها را به ساواک بردند که اول حمید آستی و بعد سید احمد آوایی و سوم عیدی قلم پوستکن [را بردند] و چهارمین نفر من بودم که وقتی مرا به ساواک بردند شروع به شکنجه نمودند و می‌گفتند: همه چیز را نگفته‌ای! و هر چه من می‌گفتم که همه چیز را گفته‌ام بیشتر مرا شکنجه می‌کردند تا اینکه بازپرس ساواک آهسته به من گفت: در دزفول چهار انفجار شده که سه‌تای آن را بچه‌های شما بوده‌اند حالا تو مانده‌ای و حزب ایران نوین. من هم فوری گفتم: بله من آن را منفجر کرده‌ام. گفت: چه کسی دینامیت داده؟ گفتم: حمید آستی (چون قرار شده بود برای انفجار سینما دینامیت را از آستی بگیرم آن وقت هم گفتم او داده) که معاون ساواک با فحش گفت: شیخ سبحانی دینامیت را داده و من هم فوری گفتم: بله اشتباه کردم، سبحانی داده که پس از این اعتراف دروغ و تحت شکنجه مرا رها کردند و بعد هم به زندان فرستادند و در دادگاه به جرمی که نکرده بودیم به سه سال حبس محکوم شدم. که حمید آستی و سید احمد آوایی هم هر کدام به سه سال حبس محکوم شدند عیدی قلم پوستکن به دو سال حبس و شیخ سبحانی به ۶ سال و عزیز صفری و غلامعلی رشیدی علیپور هر کدام به ۶ ماه حبس محکوم شدند... اما منظور و انگیزه‌ام در ابتدا که با شیخ سبحانی دستگیر شدم بعلت داشتن مقداری تعصب دینی و دیدن و شنیدن وضع فساد سینماها تحت تأثیر قرار گرفته بعلت جهالت و غرور بچی حاضر به همکاری در پخش اعلامیه و یا انفجار سینما شدم که کاری صورت نگرفت همه چیز را فراموش کرده شروع به تحصیل کردم و در آن موقع غرق درس خواندن شده از ابتدای سال در فکر رفتن به دانشگاه بودم و آن جریان را کاملاً فراموش کرده بودم که از طرف ساواک دستگیر شده [و] به زندان افتادم و حتی تا قبل از برخورد با فرزند و افراد گروهش مشغول مطالعات کتاب‌های دبیرستانی بودم تا خود

را برای امتحانات آماده کنم و در آن موقع هیچ‌گونه مطالعات دینی و غیره نداشتم و فقط بعضی از شماره‌های مکتب اسلام را مطالعه کرده بودم و حتی قبل از زندان اسم مارکسیست را هم نشنیده بودم ولی فشار شکنجه زوری که ساواک دزفول به من داد و بستن اتهام انفجار حزب ایران نوین مقداری عقده در دلم ایجاد کرد و توهینی که معاون ساواک به پدر ۵۷ ساله‌ام که ریش‌سفید و پیرمرد بود و داشت حقیقتی را می‌گفت که در شب انفجار حزب ایران نوین پسر من در خانه پیش خودم بوده است و معاون ساواک به او توهین کرد و او را از ساواک بیرون کرد عقده دیگری در دلم بوجود آورد ولی اینها طوری نبود که مرا تحریک به کار یا فکری پس از آزادی بنماید فقط زجر می‌کشیدم که چرا باید چنین ظلمی به من بشود و ناراحتی دیگری که برایم پیش آمد سخته کردن پدر بیچاره‌ام پشت میله ملاقات زندان اهواز بود که دو سال پس از زندان من که در این دو سال فقط ۳ بار به ملاقاتم آمده بود و در دفعه چهارم از شدت ناراحتی پشت میله ملاقات سخته کرد و این یک شوکه روحی بود که به من وارد شد و باعث شد مدتی در زندان مریض بشوم و همه‌اش در فکر خانواده بی‌سرپرستم باشم... بعد از این نیز زیاد به فکر کاری نبودم و در بیرون مشغول ادامه تحصیل شده بودم ولی تقریباً با یک دلهره و ناراحتی زندگی می‌کردم چون ساواک مقداری تهدید کرده بود که هرچه و هرکاری در دزفول شد ما فقط شما را می‌شناسیم و حتی یک بار که انفجاری در دزفول شده بود برادرم، عزیز صفری، ۱۸ روز بازداشت [شده بود] و تحت فشار قرار داده [شده] بود که تو انفجار را انجام داده‌ای در حالیکه بعداً اثبات می‌شود که بی‌تقصیر است و ساواک او را آزاد می‌کند به هر حال ما همیشه با یک حالت ترس از اینکه مبادا کاری نکرده و گرفتار بشویم زندگی می‌کردیم مخصوصاً دو دفعه در منزلمان اعلامیه انداختند و متوجه شدیم که در دزفول اعلامیه پخش می‌شود و خدا خدا می‌کردیم ساواک متوجه نشود و ما را دستگیر نکند و حتی خانواده نیز همه‌اش در ناراحتی به‌سر می‌بردند چون برادران بزرگترم از ترس اینکه در دسری برایشان فراهم نشود هر کدام با زن و بچه‌اش از خانه ما رفته بودند و مادرم با یک خواهر بیوه و دو خواهر دیگرم را

در خانه تنها گذاشتند و حتی اقوام و آشنایان از ترس حاضر نبودند با خانواده ما رفت و آمد داشته باشند و همیشه مادرم از این تنهایی که بعلت این جریانات برایش فراهم شده بود زجر می‌کشید و نیز از ترس اینکه مبدا دوباره از طرف ساواک دستگیر بشویم همیشه در ناراحتی به سر می‌برد و همین هم باعث شده بود که با وجود نبودن مردی در خانواده وقتی فهمید من و برادرم خارج دزفول کار پیدا کرده‌ایم خیلی خوشحال شد چون می‌گفت لاقلاً دیگر از جریانات دزفول و از دست ساواک رها می‌شوید...^۱

رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک با قانون شکنی‌ها، بیدادگری‌ها و شکنجه‌های توانفرسا و ایجاد خفقان و وحشت، که نمونه‌هایی از آن در بالا آمد، امنیت، آسایش، و آرامش را از خانواده‌ها سلب می‌کردند و چه بسا افراد و خانواده‌هایی را به نگرانی، وحشت، دلهره و اضطراب دچار می‌ساختند و آواره و دربه‌در می‌کردند.

رژیم شاه بر این باور بود که از راه زدن، کشتن، شکنجه‌های وحشیانه و ایجاد ترس و خفقان می‌تواند مردم، به ویژه نسل جوان، را رام و آرام سازد و از خیزش و خروش و مبارزه بازدارد، لیکن می‌بینیم هرچه شقاوت و قساوت رژیم شاه فزونی یافت، خشم و خروش ملت ایران نیز بیشتر شد و گسترش یافت. و طیف بیشتری از جوانان سر در راه جهاد و شهادت گذاشتند و به فعالیت‌های سیاسی و قهرآمیز روی آوردند.

ساواک استان خوزستان بر این باور بود که با به شهادت رسانیدن شیخ عبدالحسین سبحانی و سرکوب گروه او، توانسته است راه آن شهید را بی‌رهرو سازد و یاران او را پراکنده و ناامید کند و به تسلیم و سکوت وا دارد، لیکن می‌بینیم که راه شهید سبحانی تداوم یافت و گروه او در زندان به برنامه‌ریزی و یارگیری دست زدند و اهداف آن شهید را پی گرفتند، که به آن نیز خواهیم پرداخت.